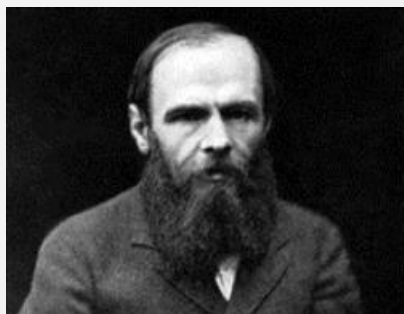


چرا داستایفسکی منحصر به فرد است؟

کم نیستند افرادی که داستایفسکی را به خاطر نوع نگاهش به انسان و روان او منحصر به فردترین نویسنده جهان می‌دانند. با توجه به فروش و شهرت آثار این نویسنده روس در بین مخاطبان ایرانی بد نیست برخی از ویژگی‌های آثار و افکار او را بازخوانی کنیم.



کم نیستند افرادی که داستایفسکی را به خاطر نوع نگاهش به انسان و روان او منحصر به فردترین نویسنده جهان می‌دانند. با توجه به فروش و شهرت آثار این نویسنده روس در بین مخاطبان ایرانی بد نیست برخی از ویژگی‌های آثار و افکار او را بازخوانی کنیم.

به گزارش خبرنگار ادبیات خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) تا به حال در دنیای ادبیات آثار مشهور زیادی توسط نویسندگان مختلف نوشته شده که هر کدام به دلایلی در بین بخشی از مردم کشورشان یا دنیا معروف و مشهور شده‌اند، اما برخی از آثار خلق شده توسط نویسندگان به دلیل سخن گفتن از جزئیات بنیادی‌ترین و در عین حال ذاتی‌ترین موضوعات بشری آن‌چنان از قدرت و استحکام برخوردارند و آن‌چنان روح و ذهن آدمیان را درنور دیده‌اند که خود را از محدوده ادبیات و هنر فراتر برده و متفکران دیگر حوزه‌ها از جمله فیلسوفان، دانشمندان، روانشناسان، جامعه‌شناسان و حتی سیاستمداران و عالمان دین را هم به چالش و پرسش طلبیده‌اند.

بی‌شک از این منظر آثار داستایفسکی که مهم‌ترین آثارش را در دوره سوم عمرش یعنی پس از رهایی از حکم اعدام و اسارت شش‌ساله به خاطر عضویت در یک گروه شبه سیاسی نوشته، جایگاه منحصر به فردی در بین دیگر آثار ادبی دارد و به همین خاطر است که آثار او همواره از سوی فیلسوفان و دانشجویان این رشته و روانکاوان به بحث و نظر گذاشته می‌شود و یا فیلسوفی چون نیچه درباره‌اش می‌گوید: «داستایفسکی تنها روانشناسی است که واقعا از او چیزی آموخته‌ام. همین‌قدر که او را شناخته‌ام، این خود یکی از موفقیت‌های بزرگ زندگی من بوده است.»

در ایران نیز هنوز که هنوز است آثار این نویسنده بزرگ روس جزو کتاب‌های پرتیراژ و پرمخاطب محسوب می‌شود. آنچه در پی می‌آید حاصل بررسی، نظر و نوشته کریم مجتهدی - استاد فلسفه - در کتاب «داستایفسکی؛ آثار و افکار» است که در آن برخی از خصوصیات، آثار و افکار این نویسنده بزرگ جهان از منظرهای مختلف مورد بررسی قرار گرفته است. به نظر می‌رسد خواندن این کتاب به فهم آثار داستایفسکی نزد مخاطب ایرانی کمک می‌کند.

مجتهدی در مقدمه کتاب خود، داستایفسکی را در اذهان منتقدان و ادب‌شناسان بر اوج قله رمان‌نویسی جهان نشانده و نوشته است: در کل ادبیات جهان هیچ یک از نویسندگان بزرگ دیگر که استعداد و نبوغ آن‌ها نیز محرز و مسلم است با او قابل مقایسه به نظر نمی‌رسد. داستایفسکی بدون اغراق از بسیاری از جنبه‌ها به سبب قدرت رمان‌نویسی خود منحصر به فرد می‌نماید.

او همچنین درباره شگرد این نویسنده در برقراری ارتباط با خواننده آثارش نوشته است: داستایفسکی با آن شگردی که در آن مهارت فوق‌العاده دارد با صحنه‌سازی‌های پیش‌بینی‌نشده و با روبه‌رو کردن اجباری و یا تصادفی چند تن از قهرمان‌هایش، ما را یک‌باره در مرکز جامعه‌ای قرار می‌دهد که مورد بحث اوست و از این لحظه به بعد مثل این است که دیگر کار از کار گذشته است و خواننده به ناچار در گردونه‌ای از جریانات غیرقابل بازگشت قرار گرفته که رهایی از آن‌ها تا انتهای کتاب به سهولت برایش مقدور نیست.

در ادامه بخش‌هایی از کتاب «داستایفسکی؛ آثار و افکار» می‌آید.

***انسان از منظر داستایفسکی

خواننده در رمان‌های داستایفسکی با نمونه‌هایی از حالات متفاوت و متضاد انسان روبه‌رو می‌شود که حاکی از کوششی مستمر اعم از موثر و یا غیر آن در جهت احراز شأن و منزلت از دست‌رفته اوست یا در هر صورت به نحوی برای تحقق بخشی به آزادی خود به آن متوسل شده است. کوشش این شخصیت‌ها اگرچه مستمر است باز هم نوعی انقطاع دائمی است و از این رهگذر معنای گفتار و رفتار هر یک از شخصیت‌ها جنبه دوپهلو و تناقض‌نما پیدا می‌کند. مثل اینکه آن‌ها از طریقی که خود را معرفی می‌کنند جنبه بنیادی خویش را هرگز نمی‌یابند و در بیانی که از خود دارند بیشتر مایلند چهره قبلی‌شان را بیوشانند. با اینکه البته کاملاً محرز است که نه فقط این چهره جدید در مسیر زندگی گذشته آن‌ها بالقوه وجود داشته بلکه چیزی جز فعلیت بیشتر همان چهره جنبه دیگری را نمی‌توانسته واجد باشد. با تعویض نقاب‌ها و با وجود اهتمام به پنهان‌سازی چهره‌ها باز هر بار با شدت بیشتری نمایان می‌شوند و آنچه ثابت و پابرجا می‌ماند همان صرف نیاز به این تعویض‌ها است.

در این نوع تحلیل‌ها برخلاف روش فروید یا هر روان‌کاو دیگر هیچ‌گاه «اراده» به تمامی نفی نمی‌شود؛ حتی رفتارهای غیرارادی و یا کلماتی که ناخواسته به زبان آورده می‌شود، با وجود پنهان‌کاری افراد به نحوی در جهت حفظ «کبر» و «عناد» ذاتی انسان باقی می‌ماند به طوری که چهره انسان و طیفی از سایه‌روشن‌ها - اعم از گفتاری و رفتاری - انعکاس می‌یابد ولی در نهایت همان اراده اوست که جنبه بنیادی پیدا می‌کند.

چهره اصلی انسان شاید بیش از هستی کلی او - اراده به «من» بودن اوست ولی این اراده بیشتر در جهت حفاظت از امنیت

«من» فعال است که آن نیز در واقع در خبایای خود پنهان گرفته است و در نتیجه اراده هر قدر قوی‌تر باشد «من» نیز عملاً بیشتر پوشیده می‌شود مگر اینکه یک‌باره لفظی ناخواسته و یا حرکتی غیرارادی بروز کند تا جنبه‌ای از باطن شخص، غیر از آنچه خود ادعا می‌کند ناگهان نمایان شود.

***هنرمند متفکر

داستایفسکی چهره‌ای بسیار خاص است چون هم نابغه‌ای استثنایی در رمان‌نویسی است و هم متفکری بسیار عمیق. وی فقط زمانی می‌نوشته که نیاز برای گفتن مطلب مهمی در خود احساس می‌کرده آن هم درست در موقعی که برایش مسلم بوده که اگر آن مطلب را بیان نکند هیچ کس دیگری پیدا نخواهد شد که بتواند یا بخواهد آن مطلب را بگوید. داستان‌هایی که او تعریف می‌کند الزاماً مجموعه‌ای از حوادث خارجی نیست که بتوان فهرست‌وار آن‌ها را در جوار هم قرار داد و یا به صورت آلبوم کارت‌پستال به تورق بصری آن اکتفا کرد و از تصاویر رنگ‌ها بهره‌مند شد. ماجراها صرفاً درونی است و رخدادهای خارجی حتی موقعی که به دقت از جنبه‌های فجیع و خشن آن‌ها توصیف و گزارش می‌شود بیشتر به منظور نفوذ در لایه‌های پنهانی شخصیت‌ها و پدیدارسازی واقعیت‌های درونی آن‌هاست.

***دین در نگاه داستایفسکی

داستایفسکی که به شدت مسیحی است، اغلب به طور ضمنی و صراحت در برخی مقالات و نوشته‌ها و حتی در رمان‌هایش از کلیسای کاتولیک رومی انتقاد کرده است. او نه فقط رفتار و اعمال یسوعیان را نادرست می‌دانسته گاهی آن‌ها را از اسلاف مستقیم مادی‌مسلکان و افرادی تلقی می‌کرده که با توسل به شعارهای ظاهراً اجتماعی ولی بسیار توخالی به ریشه‌های اخلاقی و فرهنگی اصیل مردم صدمات جبران‌ناپذیری وارد کرده‌اند.

داستایفسکی اگر گاهی نسبت به علاقه‌مندی خود نسبت به مومنان و مقدسان سخن می‌گفته بیشتر به منظور حفظ اصول اعتقادات بنیادی مردم روسیه بوده و آن هم برای اینکه به تصور او بدون این اصول روابط سالم انسانی در کشور روسیه مختل می‌شده و بحران لاینحلی در جامعه به وجود می‌آمده است. ولی بعد از رمان «ابله» که آن را در خارج از روسیه نوشته به نظر می‌رسد که اعتقاد به لزوم بازگشت به سرزمین اصلی و باور به روحیه جمعی کم‌کم به صورت نظریه محکم و قابل اعتمادی در نزد او درآمده است. پس از این به عقیده او تنها از این رهگذر بوده که می‌شد گمگشتگان را به راه راست و به سوی خداوند بازگرداند و وقوف به قومیت و موطن اصلی می‌توانست در عین حال نوعی وقوف به اعتقادات کهن دینی باشد.

***شر در نهاد آدمی

انسان‌ها حتی ناخلف‌ترین آن‌ها اغلب اوقات ساده‌لوح و نادان‌تر از آن هستند که ما تصور می‌کنیم. خود ما هم همین‌طور هستیم. عنکبوتی مشمئزکننده و رتیلی با نیش کشنده البته شر صور کثیری دارد. شهوت، خودخواهی، خست، غلبه، سلطه‌جویی، نیاز به رنج دادن دیگران و حتی نیاز به رنج دادن خود. گاهی از این رهگذر فقط می‌خواهیم چهره غیرمنتظره‌ای از خود در مقابل دیگران بسازیم. همین و بس.

شاید بتوان تصور کرد که برای داستایفسکی در واقع جنبه حماسی زندگی انسان و حضور او در این جهان، همین روبه‌رو شدنش با این دو جنبه است که با مؤول‌سازی ساده‌لوحانه آن دو به یکدیگر احتمالاً از شأن اصلی انسان به مراتب کاسته می‌شود، گویی تهطیر نزد انسان نمی‌تواند دفعی باشد و در این جهان او فقط می‌تواند به آماده‌سازی و نزدیک شدن به قابلیت ارتقای روحی خود بپردازد و بس؛ یعنی امکان رستگاری به انسان اعلام می‌شود ولی هیچ‌گاه در این جهان خاکی مصداق عینی پیدا نمی‌کند. داستایفسکی نیز بیش از این انتظار نداشته است و رمان «جنایت و مکافات» مبین همین ادعاست.

***تنهایی

در آثار داستایفسکی چنان به تنهایی وجودی قهرمان‌ها تأکید شده که گویی این تنهایی تام در نهایت باید به عشق مطلق و یا بهتر است بگوییم عشق به مطلق منجر شود.

***جبر و اختیار

در آثار داستایفسکی در هر صورت مسلم است که نه فقط هیچ‌گاه اختیار آزاد و خاصه مسئولیت از قهرمانان آثارش سلب نمی‌شود، بلکه اگر آن‌ها به طور خودجوش و به اختیار خود وارد صحنه می‌شوند، در عین حال مورد بررسی و موشکافی دقیق مولف قرار می‌گیرند. از این لحاظ داستایفسکی بدون اینکه واقعیت قهرمان‌ها را تغییر دهد در مورد معنای اعمال و افکار آن‌ها به طور گسترده تأمل می‌کند. در این مورد داستایفسکی استادی خاص خود را از لحاظ سبک «اصالت واقع» ادبی به نحوی کامل نشان می‌دهد و مقام استثنایی و ممتاز خود را در میان نویسندگان دیگری که به این سبک شهرت دارند محرز می‌دارد. منظور داستایفسکی از نوشتن واقعیت این نیست که انسان عقل را به چشم خود ببیند، زیرا آن چیزی که واقعاً باید فهمیده شود، اغلب اصلاً به چشم در نمی‌آید. بلکه نوعی بصیرت لازم است تا ذهن بتواند از لایه‌های ظاهری و بیرونی عبور کند که شاید به غلط واقعیت تلقی شوند و به عمق بیشتری دست یابند، حتی اگر نتواند آن را به سهولت تعریف کند. شناخت واقعیت به هر درجه‌ای از مدارج که باشد به تعمق نیاز دارد و داستایفسکی به شکل استثنایی واجد این خصوصیات است. او از این لحاظ یکی از واقع‌بین‌ترین و در نتیجه متعهدترین نویسندگان جهان است چون تعهد نویسنده فقط این نیست که وابستگی خود را به یک حزب و یا به یک موضع و ایدئولوژی خاص شعارگونه تکرار کند و تصور کند که وظیفه اخلاقی‌اش را در قبال خوانندگان به خوبی انجام داده است. این نوع تعهد همان چیزی که می‌توان «افیون» و یا هر نوع ماده «مخدر» برای نویسنده‌ای دانست که به آن اعتیاد پیدا کرده است بدون اینکه بتواند از آن خیری به خود یا به دیگران برساند.

***توصیف درد و احترام به بیچارگان در آثار داستایفسکی

داستایفسکی با استادی روح شیطانی و رحمانی بشر را مجسم می‌کند و نشان می‌دهد که در روح هر انسانی این مبارزه خیر و شر وجود دارد. به نظر این مؤلف هر جا درد و غم هست بزرگی هم هست. نکته مشترکی که در کلیه آثار او مشاهده می‌شود حس احترامی است که نسبت به درد دارد. او به تمام معنی انسان دوست است و در هیچ جای دنیا آنقدر حس احترام به بشر بدبخت دیده نمی‌شود. این حس احترام به درد و توصیف بدبختی بشر در نتیجه اتفاقات ناگوار و همچنین در اثر درد جسمی اوست. او به مرض صرع مبتلا بوده است و در بعضی از قهرمانان او هم این مرض دیده می‌شود. داستایفسکی در نشان دادن آثار مختلف این مرض به حدی هنرنمایی می‌کرد که اغلب از علم پزشکی دوره خود جلو می‌افتاد و توصیفات او مورد استفاده پزشکان قرار می‌گرفت.

*****تأثیر زندان بر روی نگاه داستایفسکی به زندگی**

نامه داستایفسکی به برادرش پس از آنکه از مرگ حتمی نجات می‌یابد، مؤید ایمان او به زندگی و بیش از آن به رحمت خداوند است. وی می‌نویسد زندگی در همه جا زندگی است، من در اطراف خود همیشه با مردم روبه رو خواهم بود و همین نیز دلالت بر حیات من دارد. بعد از آن با مصون نگه داشتن قلب و شعور خود از آلودگی به شکل بهتری زندگی را خواهم شناخت. داستایفسکی همچنین به برادر بزرگترش نوشته است: من اعتماد به نفس دارم؛ انسان خود به واقع سیر و رازی در این جهان است. باید او را کاوید حتی اگر یک عمر تمام برای این کار زمان نیاز باشد. در انجام چنین کاری نباید تصور کرد که وقت تلف می‌شود. آن‌گاه اضافه می‌کند، من در مورد این راز به کار مشغولم زیرا خود نیز می‌خواهم انسان شوم.

*****نظر داستایفسکی نسبت به رهاوردهای غرب**

از سنت‌های فکری غرب آنچه وارد روسیه شده با اینکه ظاهراً جنبه آزاداندیشی و تسامح داشته ولی خواهناخواه در جهت ترویج صور مختلف لهب و لعب به سبک قرن هجدهم و تفکر صرف مادی به سبک قرن نوزدهم بوده است که هر دو عمیقاً مروج بی‌ایمانی و کفر بوده‌اند. در این زمینه داستایفسکی بیشتر به ولتر و داوید اشتراس و داروین و بوکل و همچنین به شریلنگ و هگل و بیشتر از آن‌ها به فوئر باخ نظر دارد و تصور می‌کند که مجموعه این نحله‌ها در روسیه منجر به نوعی سوسیالیسم سطحی سیاسی شده و از بطن آن نظام کمونیسم به هر حال بروز خواهد کرد. او این نحله‌ها را در روسیه آن عصر توأم با تظاهرات دینی و دروغ و مرگ و حيله می‌داند که بیشتر همراه با هرج و مرج طلبی است.

*برگرفته از کتاب «داستایفسکی، آثار و افکار» نوشته کریم مجتهدی، نشر هرمس